

Love Experience Construct Within the Context of the Iranian Family¹

Atefeh Bagheriyan Ziarat

MA student in Social Science Research, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Ali Akbar Majdi²

Associate Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Gholamreza Sedigh Ouraee

Associate Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 7 September 2016 Revised: 6 January 2017 Accepted: 17 January 2017

Abstract

The experience of love, uniquely constructed for each person, is shaped by a combination of personal and social factors that collectively build the individual's social world. The family is among the most pivotal environments influencing the quality of this experience. Parenting constructs within the family can significantly impact an individual's romantic experiences. Specifically, parenting styles that meet a person's need for respect, validation, and acceptance tend to predispose them toward love experiences rooted in consumerist tendencies. Conversely, parenting styles that allow children to transcend the lower levels of Maslow's hierarchy of needs—ultimately enabling them to pursue self-actualization—foster willingness for a generative, profound romantic experience. The present study aims to understand how the quality of a person's relationships within the family manifest in the quality of their romantic connections. To

1. This article is extracted from the Master's thesis of the first author submitted to Ferdowsi University of Mashhad.

2. Corresponding Author. Email: majdi@um.ac.ir



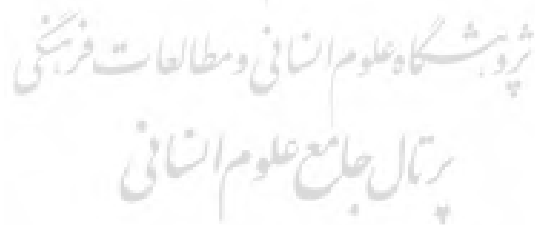
©2024 The author(s). This is an open access article under the CC BY license:

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

How to cite this article: Bagheriyan Ziarat, A., Majdi, A. A. and Sedigh Ouraee, G. (2025). Love Experience Construct Within the Context of the Iranian Family. Ferdowsi University of Mashhad Journal of Social Sciences, 22(3), 01-32. Doi: 10.22067/social.2025.55402.0

address this, we used narrative inquiry method to reconstruct the romantic stories of 5 women and 6 men and collected data on relationship quality with their parent's families. Overall, two attachment patterns emerged: secure and insecure. Participants who experienced a safe, attentive family environment captured love experience with an efficient self-perception associating love experience with a sense of fulfilment, growth and satisfaction. In contrast, those who were raised in a cold, insecure, and neglectful familial environments, interacting with inattentive and dismissive parents, exhibited a deficient self-perception, felt insecure, and as a coping mechanism, used their romantic relationships to compensate for their vulnerabilities. Results suggest that participants experienced their romantic relationships within two distinct patterns. Those who were satisfied with their romantic experiences and viewed love as a means of personal growth experienced secure parenting styles and entered their relationships with a sense of sufficiency. On the contrary, those who found their romantic experiences detrimental experienced insecure parenting styles, and their romantic relationships were primarily reactive responses to their initial insecurities.

Keywords: Love Experience, Family, Narrative Research



برساخت تجربه عشق در بستر خانواده ایرانی^۱

عاطفه باقریان زیارت (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته پژوهش علوم اجتماعی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات

و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

bagherian.atefeh@yahoo.com

علی اکبر مجدی (دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران،

نویسنده مسئول)

majdi@um.ac.ir

غلامرضا صدیق اورعی (دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد،

مشهد، ایران)

sedighourae@um.ac.ir

چکیده

تجربه عشق، تجربه‌ای است که برای هر فردی ساخته می‌شود و در این برساخت مجموعه‌ای از عوامل فردی و اجتماعی دخیل هستند که در واقع جهان اجتماعی فرد را شکل می‌دهند. بستر خانواده از مهمترین زمینه‌هایی است که کیفیت این تجربه را برای افراد رقم می‌زند. ساختارهای فرزندپروری در خانواده می‌تواند بر تجربه عاشقانه فرد اثرگذار باشد. ساختار فرزندپروری که فرد را در سطوح نیازهای احترام، تأیید و پذیرش نگاه می‌دارد، او را مهيای تجربه عشق مبتنی بر مصرف‌کنندگی می‌کند. در مقابل شیوه فرزندپروری که کودک را از سطح نیازهای سوم و چهارم هرم مزلو گذرانیده و به فرد اجازه می‌دهد که تبدیل به انسانی *خوارستار* تحقق خود گردد، آمادگی تجربه عشقی زایشگر را در او به وجود می‌آورد. هدف تحقیق حاضر، پاسخ به این پرسش است که: کیفیت روابط فرد در خانواده والدی، چگونه در کیفیت روابط عاشقانه وی نمود پیدا می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال با راهبرد روایت‌پژوهی به سراغ ۵ زن و ۶ مرد رفته و داستان رابطه عاشقانه آنها را

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد نویسنده اول در دانشگاه فردوسی مشهد است.

بازسازی نمودیم و همچنین داده‌هایی درباره کیفیت روابط آنها با خانواده والدیشان کسب نمودیم. به‌طور کلی دو سبک زیست/ایمن و نا/ایمن از پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان استخراج گردید. توضیح اینکه آن دسته از مشارکت‌کنندگانی که در فضای خانواده، محیطی امن و والدینی متوجه را تجربه کرده‌اند، تجربه عشق را با ادراک بسندگی از خود آغاز نموده و تجربه‌ای تکامل‌بخش و رضایتمندانه از عشق داشته‌اند. در مقابل مشارکت‌کنندگانی که در کودکی و نوجوانی فضای خانوادگی سرد، غیرصمیمی، نا/ایمن و طردکننده را تجربه نموده‌اند و با والدینی غیرمتوجه تعامل داشته‌اند، ادراکی نابسند از خود داشتند، احساس ناامنی می‌کردند و در نتیجه در تدافع علیه این ادراک از خود، دست به ساماندهی رابطه عاشقانه خود زده‌اند تا ضعف خود را پوشش دهند. نتایج نشان می‌دهد مشارکت‌کنندگان در دو الگوی متفاوت، رابطه عاشقانه خود را تجربه نموده‌اند. افرادی که از تجربه عاشقانه خود رضایت داشته و آن را موجب رشد و تعالی خود دانسته‌اند، در خانواده والدی خود سبک فرزندپروری ایمن را تجربه نموده و در حالت بسندگی وارد رابطه شده‌اند و برعکس مشارکت‌کنندگانی که تجربه عاشقانه خود را موجب خسران خود دانسته‌اند، سبک فرزندپروری ناایمن را تجربه کرده بودند و کل تجربه عاشقانه آنها در واقع واکنشی در مقابل حالت نابسندگی‌شان در شروع رابطه بوده است.

واژگان کلیدی: تجربه عشق، خانواده، روایت‌پژوهی.

۱. مقدمه

مفهوم عشق^۱ و تجربه عاشقانه، میراث‌دار مباحث مفصل و پیچیده‌ای در ادبیات، هنر، فلسفه و عرفان ایران و جهان است. در پارادایم علمی نیز صاحب‌نظران متعددی از دیدگاه‌های نظری رشته‌هایی همچون روان‌شناسی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... به این مفهوم پرداخته‌اند. نوشتار حاضر بر آن است که به مقوله عشق با دیدگاهی جامعه‌شناسانه نگریسته و به‌ویژه شکل‌گیری و بازنمود آن را در یکی از اساسی‌ترین نهادهای جامعه، یعنی خانواده، مورد بررسی قرار دهد. در ادامه، اثرات تحولات

۱. منظور محققین از عشق در این نوشتار مشخصاً حالت خاصی است که بین دو جنس مخالف رخ می‌دهد و امروزه عموماً به نام عشق رمانتیک شناخته می‌شود.

اخیر نظام خانواده بر تجربه عشق پیگیری شده و مشاهدات میدانی که محصول مصاحبه‌های نیمه عمیق با مشارکت کنندگان در پژوهش بوده‌اند، ارائه می‌گردد.

پیش از هر چیز لازم است استدلال‌ات خود را درباره "عشق، به عنوان تجربه‌ای که برساخته می‌شود" مطرح سازیم. به عبارت دیگر هم‌نوا با بسیاری از صاحب‌نظران باور داریم که تجربه عاشقانه افراد به همان میزان که از سائقه‌های روانی آنها نشئت می‌گیرد، ریشه در تجربه‌های زیسته در محیط اجتماعی شدن و تشخیص یافتن آنها دارد (مازلو، ۱۳۶۷؛ یالوم، ۱۳۹۱؛ فروم، ۱۳۷۴؛ چوپرا، ۱۳۷۸). البته این فرض که شخصیت روانی و اجتماعی فرد تا حدود زیادی متأثر از محیط پرورشی او - به ویژه در دوران کودکی - است، تقریباً از مقبولیت عام برخوردار است؛ لیکن وقتی دامنه این فرض به تجربه عاشقانه افراد می‌رسد، تصویر روشنی در دست نیست. به عبارت دیگر مطالعات نسبتاً اندکی درباره تأثیرات محیط پرورشی افراد بر تجربه‌های عاشقانه آنها انجام شده است. در واقع مطالعات انجام شده در این حوزه، اغلب بر تغییرات شیوه‌های عشق‌ورزی در طول زمان (ساکالی و گلیک^۱ ۲۰۰۳؛ گومن^۲ ۲۰۰۶؛ هاردینک و جنکس^۳، ۲۰۰۳؛ پردیس مهدوی، ۲۰۰۸)، ابعاد و مؤلفه‌های تجربه عشق (فرح‌بخش و شفیع‌آبادی، ۱۳۸۵؛ هاسبراک و فر^۴، ۲۰۰۲؛ رجیستر و هنلی^۵ ۱۹۹۲) و نهایتاً بر مطالعات بین فرهنگی درباره عشق (تینگ‌تومی، ۱۹۹۱؛ البدور، شولمن و کدم، ۱۹۹۷؛ دورتی و همکاران^۶، ۱۹۹۴) متمرکز بوده‌اند.

البته مباحث غنی و سودمندی درباره روابط بین الگوهای روانی - شخصیتی و طرحواره‌های دلبستگی و صمیمت موجود است؛ لیکن مشخصاً درباره اثرات محیط پرورشی فرد بر تجربه‌های عاشقانه اشخاص و به ویژه چگونگی این تأثیرگذاری، مباحث چندانی در دسترس نیست. به نظر

-
1. Sakalli & Glick
 2. Ghuman
 3. Harding & Jencks
 4. Hasebrauck & Fehr
 5. Register & Henley
 6. Doherty, Hatfield, Thompson, & Choo

می‌رسد عمده‌ترین عاملی که منجر به این فقر مطالعاتی- به‌ویژه در جامعه ما- شده است، این پیش‌فرض اساسی است که: تجربه عشق عموماً یک امر ذاتی و ماورائی بوده و مربوط به طبیعت فوق‌بشری است؛ چنانکه تن به مطالعه علمی نخواهد داد. شاهد این مدعا هم این است که عموماً اشخاص در مواجهه با چنین تجربه‌ای - وقتی که عاشق می‌شوند- نمودهای عاطفی و رفتاری مشابهی دارند. اگر نخواهیم فرض فوق‌بشری و ماورائی بودن تجربه عاشقانه- به شکلی که امروز به‌عنوان عشق افلاطونی شناخته می‌شود- را یکسره رد کنیم، حداقل هم‌نوا با گیدنز (۱۳۹۰) بر این باوریم که بخش مهمی از آن برساخته جامعه است؛ چنانکه در مقایسه با زمان نه‌چندان دوری در گذشته، به تجربه‌های کاملاً متفاوتی از رابطه بین زن و مرد برمی‌خوریم که از بسیاری جهات با روابط عاشقانه امروزی متفاوت بوده‌اند.

براین اساس می‌توان ادعا کرد که تجربه‌های عاشقانه افراد برساخته‌ای از محیط پیرامونی آنها، به‌ویژه محیط اولیه‌ای که در آن تشخیص یافته‌اند- خانواده- است. به عبارت دیگر تجربه عشق، برخلاف آنچه عموماً پذیرفته شده است، تجربه یکسان و لایتغیری نیست که تجربه آن مستلزم حالات و رفتارهای یکسانی باشد. در این خصوص بالبی^۱ (۱۹۷۷)، معتقد است که تجارب عاطفی افراد در بزرگسالی - اعم از سبک دل‌بستگی، صمیمیت، عشق‌ورزی و...- در ارتباط مستقیمی با تجارب اولیه کودک در بستر خانواده و نحوه ارتباط وی با مراقبانش، قرار دارد. محققان دیگری از جمله هازن و شاور^۲ (۱۹۸۷) و بارتولومئو^۳ (۱۹۹۰) نیز در تحقیقات خود نظریه بالبی را مورد تأیید قرار داده و گریفین و بارتولومئو (۱۹۹۴)، نحوه ارتباط بین سبک دل‌بستگی بین فردی در بزرگسالان را با نحوه تجارب آنها در محیط پرورشیشان، نشان داده‌اند (به نقل از عطاری، ۱۳۹۰). البته لازم به توضیح است که این مدعای برساختی بودن تجربه عشق، در ابتدای تحقیق به‌صورت سؤال مطرح شد؛ آن چنان‌که

1. Bowlby

2. Hazen & Shaver

3. Bartholomew

مقتضای یک تحقیق کیفی است. در تحقیق حاضر، براساس مستندات تجری و نظری ارائه شده، دال بر وجود ارتباط بین محیط پرورشی فرد در خانواده و تجارب آتی وی در روابط بین فردی، سؤالات اصلی عبارتند از:

- ✓ آیا افراد عشق را با نمودهای یکسانی تجربه می‌کنند یا خیر؟
- ✓ تأثیر بستر خانواده و شیوه‌های فرزندپروری بر کیفیت تجربه عشق توسط افراد چگونه است؟

۲. مبانی نظری پژوهش

چنانکه در مقدمه بیان شد، صاحب‌نظران از منظرهای متفاوتی به مقوله عشق پرداخته و تعاریفی از آن ارائه داده‌اند. باین حال به نظر می‌رسد روان‌شناسی بیش از همه به مفهوم عشق پرداخته باشد؛ چراکه عشق یکی از بحث‌انگیزترین احساسات انسان است و از طرفی روان‌شناسی نیز علم شناخت احساسات و ادراکات افراد است. مهم‌تر اینکه روان‌شناسی به توصیف عشق از منظر احساسات و ادراکات کنشگر پرداخته و در پژوهش حاضر نیز تأکید اصلی بر چنین توصیفی است. روان‌شناسان عموماً عشق را یک هیجان اساسی و مثبت تعریف می‌کنند، اما در مورد مفهوم عشق و انواع آن اتفاق نظر ندارند. به‌علاوه تفاوت‌های فرهنگی نیز در مورد مفهوم عشق وجود دارد و حتی معنای عشق از یک دوره تاریخی نسبت به دوره دیگر متفاوت است. باین حال برخی صاحب‌نظران عشق را به شیوه‌های گوناگونی تعریف کرده‌اند: سالومون^۱ (۲۰۰۴)، عشق رمانتیک را نوعی عاطفه می‌داند - عاطفه‌ای معمول و بسیار شایع - که به فرهنگ‌هایی خاص با فلسفه‌ای ویژه منحصر است. احمدی (۱۳۹۰)، عشق را لذتی اغلب مثبت می‌داند که موضوع آن زیبایی است. مزلو^۲ آن را تجربه‌ای می‌داند که با اشتیاق، محبت توأم با لذت، شادی، رضایت، احساس غرور و حتی وجد و شغف همراه است

1. Solomon

2. Maslow

(مزلو، ۱۳۶۷). پک^۱، عشق را چنین تعریف می‌کند: «اراده به توسعه خود یا دیگری در جهت ارتقای رشد روحی» (پک، ۱۳۸۵: ۱۰۸).

از آنجایی که تحقیق حاضر از نوع استفهامی و دارای رویکردی پدیداری است، بازشناسی تعریف مشارکت‌کنندگان از عشق را هدف قرار داده و از ارائه و تحمیل تعاریف موجود در ادبیات نظری بر تجربه‌های مشارکت‌کنندگان خودداری کرده است.

۱.۲. چشم‌اندازهای جامعه‌شناختی نسبت به عشق

در گذشته نظریه‌های جامعه‌شناسی توجهی به مفهوم عشق نشان نمی‌دادند و این مفهوم بیشتر در قلمرو روان‌شناسی بود و یک امر فردی یا فلسفی قلمداد می‌گردید. اما در چند دهه گذشته توجه بیشتری به مفهوم عشق از سوی جامعه‌شناسان شده است. جامعه‌شناسان اکنون این مفهوم را در بستر فرهنگی و اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهند.

اگر از یک چشم‌انداز ساختاری به مفهوم عشق بنگریم، دو دسته از الگوهای خرد و کلان را می‌توان مشاهده کرد که بر رفتار عشق‌ورزی افراد تأثیر می‌گذارند: در سطح کلان شیوه‌های مختلفی برای کنترل و نظارت بر رفتار عاشقی افراد اتخاذ می‌شود تا زنان و مردان طبقات یکسان در کنار هم قرار گرفته و ساختار نظام طبقاتی جامعه حفظ گردد (گود، ۱۹۵۹). نهاد ازدواج نیز به‌عنوان یکی از ساختارهایی که در فرآیند عشق‌ورزی مداخله نموده و آن را تقویت و حفظ می‌نماید؛ مورد توجه و مطالعه سویدلر (۲۰۰۱) قرار گرفته است. به‌علاوه جامعه‌شناسان به بررسی تحول شیوه‌های عشق‌ورزی در طول تاریخ پرداخته‌اند. از جمله گیدنز (۱۹۹۲) که به جدایی رابطه جنسی از ازدواج و تولید مثل و همچنین تغییر ساختار مردسالارانه عشق، تحقق برابری دو جنس در رابطه عاشقانه و دموکراتیزه شدن صمیمیت، پرداخته است. در همین راستا، کانن (۱۹۸۷) نیز به زنا نه شدن عشق در گذر تاریخ توجه نموده که موجب شده تا در ساختار و ماهیت روابط عاشقانه نیز تغییراتی حاصل

شود. از جمله اینکه ابعاد اقتصادی، سکسی و عملی عشق، به نفع ابعاد ذهنی‌تر و احساسی‌تر، کم‌رنگ‌تر از گذشته شده است. سومین رویکرد جامعه‌شناختی به عشق، مربوط به ساخت فرهنگی عشق می‌شود: براساس این رویکرد، ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و کالاهای مادی که یک جامعه تولید می‌کند و آن را متمایز از جوامع دیگر می‌نماید، کیفیتی از عشق که خاص همان فرهنگ و جامعه است را موجب می‌شود. مثلاً در جوامعی که فردگرایی ارزش تلقی می‌گردد، تضادی در فرآیند عشق‌ورزی افراد ایجاد می‌گردد: در این جوامع افراد بایستی به دنبال موفقیت و شادکامی خویش باشند، درحالی‌که ماهیت اصیل عشق‌ورزی، توجه به دیگری است. جامعه‌شناسان به مفهوم نابرابری‌هایی که در تجربه عشق‌ورزیدن میان افراد در جامعه ما وجود دارد نیز توجه نشان داده‌اند. جکمن (۱۹۹۴) اشاره می‌کند که در گذشته عشق ابزار مهمی بوده است برای سامان بخشیدن اجتماع و شکل‌گیری نظم اجتماعی، به شکلی مطابق طبع مردان، سفیدها و طبقات بالا. همچنین هاکشیلد (۲۰۰۳)، به تضادهای روزمره‌ای که میان عشق و کار کردن در جوامع سرمایه‌داری مدرن وجود دارد پرداخته است. او استدلال می‌کند که از سویی در جوامع مدرن با انتقال وظایف مراقبتی زنان به نهادهای بیرونی، زمینه برای گرایش افراد به سمت روابط عاشقانه مساعد شده و از سوی دیگر، جامعه به افراد می‌آموزد که این رابطه را کاملاً حساب شده انجام داده و کالایی به آن نگاه کنند تا کمتر آسیب ببینند. در نهایت، فمینیسم، رویکرد جامعه‌شناختی متفاوتی را نسبت به عشق و روابط عاشقانه پیشنهاد کرده و تأکید می‌کند که تجربه و معنای عشق برای مردان و زنان متفاوت است و نباید به شکلی یکسان به آن نگریسته شود. آنان به‌ویژه با پیروی از سیمون دوبوار، بر تأثیر ویژگی‌های موقعیت اجتماعی خاص زنان بر تجارب عاشقانه آنان تأکید می‌کنند. لازم به توضیح است که بخش مهمی از تغییراتی که در ساختار کلان و خرد جامعه اتفاق می‌افتد، به واسطه یکی از مهمترین نهادهای اجتماعی، یعنی خانواده، به اشخاص منتقل می‌شود. لذا بررسی نحوه مداخله‌گری نهاد خانواده، می‌تواند تأثیر تغییرات اجتماعی بر تعاملات اشخاص را توضیح دهد.

۲.۲. تأثیر بستر خانواده در دوران کودکی بر کیفیت تجربه عاشقانه افراد

پک، معتقد است که عشق واقعی متفاوت از احساس عشق است و تنها کسانی قادر به تجربه عشقی واقعی هستند که شخصیت آنها از دوران کودکی گذر کرده و بزرگسال شده باشند. توضیح اینکه وی استدلال می‌کند که احساس عاشقانه تنها براساس هیجان‌ات عارض شده بر فرد تحقق می‌یابد و هیچ‌گونه ضمانتی برای بقا ندارد؛ درحالی‌که در عشق واقعی، عاشق فعال است و مختار. او تصمیم می‌گیرد که متعهد بماند و تعهد عملی مخاطره‌آمیز است که تنها از کسانی ساخته است که بزرگسال شده و توان تحمل ترس و مخاطره را داشته باشند. البته او معتقد است عشاقی که براساس هیجان‌ات خود تصمیم به تعهد می‌گیرند به این دلیل است که آگاهی نسبت به مخاطره‌آمیز بودن عملشان ندارند، نه اینکه بزرگسال شده و شجاعت داشته باشند. پک همچنین معتقد است افرادی که در کودکی از سوی والدین خود بدون قید و شرط پذیرفته نشده و در نتیجه احساس امنیت نکرده‌اند، در بزرگسالی دارای شخصیتی می‌گردند که احساس می‌کنند برای داشتن و حفظ یک رابطه باید خدماتی را ارائه کنند و گرنه هر لحظه ممکن است ترک شوند. به‌علاوه چنین افرادی در روابط خود سرد بوده و متعهد هم نمی‌شوند؛ چراکه تصور می‌کنند اگر نتوانند به اندازه کافی خوب و مفید باشند، ترک خواهند شد. بنابراین برای اجتناب از ترک شدن، خود زودتر رابطه را ترک می‌کنند و یا اینکه اصلاً متعهد به حفظ رابطه نمی‌شوند. در ضمن آنها همیشه تصویری ساختگی و مقبول را از خود به نمایش می‌گذارند که مبدا منفی ارزیابی شده و ترک شوند (پک، ۱۳۸۵). آلدی^۱، برای عشق خاصیتی تکاملی قائل است که همزمان هم شخصیت فرد را تکامل می‌بخشد و هم خودش کامل‌تر می‌شود. به این صورت که فرد هر چه شخصیتش از لحاظ عاطفی متکامل‌تر گردد، نوع عشقی که می‌ورزد به‌ترتیب از بلعنده به همسان‌سازی و از همسان‌سازی به عشق اینارگرانه متمایل می‌گردد (آلدی، ۱۳۷۳: ۳۲). چوپرا^۲، معتقد است: «وقتی که گرفتار عشق می‌شوی، گویی گرفتار بازتابی از

1. Allendy

2. Chopra

حادثترین نیازهای کنونی‌ات می‌شوی». او معتقد است که این نیازهای کنونی ریشه در باورهای عمیق کودکی دارد که اینک تبدیل به آرزو شده‌اند و باعث می‌شوند تا توقعات فرد از رابطه عاشقانه و از معشوق به قدری زیاد و آرمان‌گرایانه شود که عملاً آن رابطه را مخدوش می‌نماید (چوپرا، ۱۳۷۸). هازان و شاور (۱۹۸۷)، نیز معتقدند که روابط عاشقانه فرد در بزرگسالی شدیداً تحت تأثیر تعامل‌های دوران کودکی‌شان با والدین است.

۳.۲. پیشینه تجربی

- پژوهشی توسط نیلسون و سیر^۱ در سال ۲۰۰۹، با عنوان «اضطراب اجتماعی و روابط صمیمانه» انجام شده است که در آن با رویکردی پدیدارشناسانه برای کشف معنای بودن در یک رابطه نزدیک در افرادی که دارای اضطراب اجتماعی هستند، مطالعه شده است. از شرکت‌کنندگان با سؤالات باز درباره تجاربشان در نزدیکترین روابطی که داشته‌اند سوال شده است. تم‌ها نشان می‌دهند که آنها قادر به برقراری روابط نزدیک و صمیمانه هستند ولی به اتخاذ یک سبک دلبستگی ناامن در روابطشان گرایش دارند. تم‌های استخراج شده، جنبه‌های مثبت و منفی را در روابط مشارکت‌کنندگان نشان می‌داد: از طرفی آنها درجات بالایی از صمیمیت، اعتماد، راحتی و امنیت را در روابط خود گزارش دادند و از سوی دیگر آنها مشکلاتی را نیز در روابط خود گزارش دادند مثل احساس اینکه انتظارات دیگری نزدیک همچون باری بر دوششان سنگینی می‌کند، مشکل داشتن در تقاضای کمک، رنجش از انتظارات دیگران و همچنین مشارکت‌کنندگان گزارش دادند که آنها احساس منفی از خودشان و توانایی‌شان در برقراری ارتباطات نزدیک دارند. این ادراکات و باورها به احتمال زیاد متأثر از برهم کنشی آنان و دیگران نزدیکشان است (نیلسون و سیر، ۲۰۰۹).

- میر و آلن^۱ (۲۰۰۸) اظهار می‌کنند زمینه خانوادگی، طبقه اجتماعی و درآمد نیز بر شکل روابط صمیمانه در بزرگسالی تأثیر می‌گذارد. طبق یافته‌این دو محقق، افرادی که از طبقه اجتماعی و اقتصادی پایین‌تر هستند، بیشتر احتمال دارد زودتر در روابط صمیمانه با جنس مخالف و رابطه جنسی درگیر شده، ازدواج کنند و هم‌زیستی خود را در سن پایین‌تری آغاز کنند (میر و آلن، ۲۰۰۸).
- باتولومیو^۲ (۱۹۹۰) در تحقیق خود دو سبک اجتنابی متمایز را مطرح می‌کند: یکی سبک اجتنابی هراسناک که در آن دلبستگی نزدیک با دیگری مطلوب است، اما به خاطر ترس از صمیمیت، از آن اجتناب می‌شود. دیگری سبک اجتنابی طردکننده که به‌عنوان دفاعی برای حفظ اعتماد به نفس و استقلال اتخاذ می‌شود. باتولومیو این سبک‌های دلبستگی آسیب‌دیده را به سبک‌های تجربه والدی در دوران کودکی نسبت داده است.
- کاسیدی^۳ (۲۰۰۱) در تحقیق خود چهار توانایی کلیدی را برای ایجاد روابط صمیمانه چنین معرفی کرده است: توانایی مراقبت‌جویی، مراقبت کردن، احساس راحتی کردن با "خود" مختار و توانایی مذاکره با دیگران. او نشان داده است که تنها افرادی که در کودکی سبک دلبستگی ایمن را دریافت کرده‌اند، به واسطه بهره‌مندی از ویژگی‌های فوق، قادر به برقراری و حفظ رابطه صمیمانه و نزدیک با دیگران خواهند بود (نقل از فرمن و دیگران، ۲۰۰۲).
- گرابیل و کرنز^۴ (۲۰۰۰)، نشان می‌دهند که سبک ایمنی بیشتر افراد که از تجارب اولیه آنها نشأت می‌گیرد، با خودافشاگری بیشتر، پاسخ‌دهی و توجه به خودافشاگری شریک رابطه و احساس فهمیده شدن و ارج نهادن توسط دوست همراه است.

1. Meier & Allen, 2008

2. Bartholomew

3. Cassidy

4. Grabill & Kerns

- شاور^۱ (۲۰۰۰)، نیز در مطالعات خود نشان داده است که افرادی که از سبک پرورشی ایمنی برخوردار بوده‌اند، در روابط رمانتیک خود اعتماد، رضایت و صمیمیت بیشتری را تجربه می‌کنند.
- مارشال (۲۰۰۸) در پژوهش خود در دو مطالعه جداگانه در بین چینی-کانادایی‌ها و اروپایی‌های کانادایی، احساس صمیمیت در ملاقات‌های عاشقانه را بررسی کرده است. روش پژوهش مصاحبه عمیق و تحلیل کیفی داده‌ها بوده است. براساس نتایج وی تفاوت‌های فرهنگی در نگرش به نقش جنسی و فردگرایی - جمع‌گرایی که از طریق نوع تعاملات خانوادگی به افراد منتقل می‌شود، در خود افشاگری و پاسخگو بودن فرد خود را نشان می‌دهد. براساس نتایج آنها چینی کانادایی‌ها صمیمیت کمتری در مقایسه با اروپایی‌های کانادایی تجربه می‌کنند؛ زیرا نقش‌های جنسیتی سنتی در نگرش آنها پررنگ‌تر است، اما نوع فردگرایی - جمع‌گرایی آنان نقشی در میزان صمیمیت تجربه شده ندارد. براساس دومین مطالعه، نگرش سنتی به نقش جنسیتی میزان خودافشاگری را کم کرده و به این وسیله باعث کمتر شدن میزان صمیمیت می‌شود (مارشال، ۲۰۰۸).

۳. روش پژوهش

روش‌شناسی: هدف تحقیق حاضر پاسخ به این سؤال بود که افرادی که در خانواده‌هایی با سبک‌های فرزندپروری متفاوتی پرورش یافته‌اند، در بزرگسالی روابط عاشقانه خود را با چه کیفیت و تفاوت‌هایی تجربه می‌کنند. برای پاسخ به این سؤال ناگزیر از مطالعه همزمان تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان در خانواده والدی آنها و همچنین مطالعه تجارب عاشقانه آنها بودیم. از آنجایی که هر دو جنبه موضوع دارای ابعاد ناشناخته بوده و با تجارب ادراکی و حسی عمیقی همراه هستند، از

روش کیفی استفاده کرده و راهبرد تحقیق خود را روایت پژوهی انتخاب نمودیم؛ به این دلیل که مشارکت‌کنندگان تنها در حین روایت تجارب عاشقانه خود اشاراتی به تجربه‌های ادراکی، عاطفی و رفتاری خود می‌کنند که می‌تواند سرنخ‌هایی برای تجربه‌های عمیق درونی آنها باشد. برای "روایت" تعاریف متعددی ارائه شده است اما مروری بر تعاریف متنوع ارائه شده از روایت‌ها، تأثیرپذیری آنها را از تعریف کلاسیک لابوف^۱ زبان‌شناس مشهور روسی نشان می‌دهد. لابوف روایت را روشی برای گفتگوی مجدد در خصوص تجارب گذشته از طریق منطبق ساختن توالی شفاهی از قضایا با ترتیب وقایع آنچنان که استنباط می‌شود عملاً اتفاق افتاده است، می‌داند (لابوف، به نقل از ذکایی، ۱۳۸۷: ۷۱). در تحقیق حاضر با ۵ زن و ۶ مرد مصاحبه شد. لازم به ذکر است که هر کدام از این ۱۱ نفر روابط جداگانه‌ای را تجربه کرده بودند و در واقع ارتباطی بین مشارکت‌کنندگان این تحقیق وجود نداشت. از روش نمونه‌گیری هدفمند استفاده شد. معیارهای گزینش عبارت بودند از: قرار داشتن بین ۲۰ تا ۳۵ سال، داشتن تجربه عاشقانه در زمان تحقیق و یا با فاصله حداکثر یک سال در گذشته. در این تحقیق از قاعده حداکثر تمایز بین مشارکت‌کنندگان پیروی شد. به‌عنوان مثال اگر یکی از مشارکت‌کنندگان دارای زمینه خانوادگی مذهبی بود، مشارکت‌کننده بعدی به گونه‌ای انتخاب می‌شد که زمینه خانوادگی متفاوتی داشته باشد. دیگر معیارهای تمایز عبارت بودند از: نوع زمینه خانوادگی از حیث سبک ارتباطی ایمن یا نایمن، نوع نگرش به رابطه عاشقانه تجربه شده، اعم از موفق یا ناموفق دانستن آن توسط مشارکت‌کننده. تعداد مشارکت‌کنندگان نیز از طریق قاعده اشباع نظری تعیین گردید. برای تحلیل داده‌ها از کدگذاری سه مرحله‌ای استراوس و کربین (۱۳۹۰) استفاده شد. محل انجام تحقیق شهر مشهد بوده و داده‌ها در سال ۱۳۹۱ با استفاده از تکنیک مصاحبه نیمه‌عمیق با مشارکت‌کنندگان، گردآوری شدند. این مراحل شامل: کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی می‌شود. فرآیند اجرای تحقیق به این صورت بود که بعد از انتخاب اولین مشارکت‌کننده

براساس معیارهای ذکر شده در بالا - که حاصل مطالعات نظری و تجربی محققین بوده است- در چند نوبت مصاحبه نیمه عمیق با محوریت بازسازی داستان تجربه عاشقانه وی انجام شد. پس از پیاده سازی و انجام تحلیل بر روی متن پیاده شده با استفاده از روش کدگذاری سه مرحله‌ای استراوس و کرین (۱۳۹۰)، توسط محققین و دو متخصص دیگر در حوزه روانشناسی و فلسفه و همچنین مقایسه نتایج تحلیل‌ها، تم‌های اصلی و الگوی توصیفی از تجربه فرد طراحی شد. سپس براساس تم‌های استخراج شده، مشارکت کننده بعدی به گونه‌ای انتخاب می‌شد که حداکثر تمایز را از حیث مؤلفه‌های اصلی تحقیق - مثل سبک فرزندپروری خانوادگی وی - با مشارکت کننده قبلی داشته باشد. این فرآیند تا رسیدن به حد اشباع نظری و تکرار ادامه یافت و نهایتاً الگوی مشترک تجربه شده توسط مشارکت کنندگان براساس تم‌های استخراج شده، طراحی شد. در پایان جهت ارزیابی اعتبار تحلیل‌های انجام شده از دو روش استفاده شد: ۱. بازگرداندن تحلیل‌های انجام شده به تعدادی از مشارکت کنندگان و بررسی صحت برداشت‌ها و تحلیل‌های محقق. ۲. انجام تحلیل بخشی از داده‌ها، به صورت همزمان توسط دو متخصص و بررسی تفاوت‌ها و تشابهات موجود در نتایج تحلیل.

۴. یافته‌های پژوهش

پس از تحلیل مصاحبه‌ها به طور کلی حدود ۳۵ مضمون - واحد معنایی - استخراج گردید که ذیل ۸ مقوله طبقه بندی شدند. از ۳۵ مضمون استخراج شده، ۷ مضمون که ذیل ۲ مقوله اصلی قرار می‌گیرند مربوط به تجربه فرد در خانواده بوده است و ۲۸ مضمون که ذیل ۶ مقوله جای گرفته‌اند، مربوط به نوع تجربه عاشقانه فرد است. لازم به یادآوری است که در مصاحبه‌های انجام شده با مشارکت کنندگان، هم درباره تجربه عاشقانه آنها سؤال شده بود و هم درباره نوع روابط آنها در خانواده والدی. در جدول زیر ۸ مقوله اصلی به همراه ۳۵ مضمون بر سازنده آنها گزارش شده است:

جدول ۱. مضمین و مقولات استخراج شده پیرامون تجربه عاشقانه مشارکت کنندگان

منبع: (داده‌های تحقیق حاضر)

نگاه کارکردی به خود	نابسنندگی
ناامنی و ترس از طرد	
احساس اضافه و مزاحم بودن	
احساس ضعف	
نیاز به پیشرفت	
خودکم بینی	
احساس شرم و حقارت	بسنندگی
بی نیاز از دیده شدن	
خودباوری	
استقلال	
امنیت	امنیت
پروای پذیرش	
کنترل اوضاع	
چسبندگی	ناامنی
اعتماد	
پذیرش از سوی دیگری	
صراحت	خودمحوری
مالکیت	
تاییدجویی، اغواگری	
مهرورزی از سر ضعف	
فرار از مسئولیت	
تصویرسازی وهمی	
مواجهه بهره بردارانه با معشوق	دیگرخواهی
تکریم و توجه	
احترام به عقاید	

دل‌بستگی	
خاص بودگی	
تلاش برای شناخت معشوق	
تحقیر و عدم پذیرش از سوی خانواده	دل‌بستگی ناایمن
دیده نشدن توسط خانواده	
رابطه سرد و غیر صمیمی با خانواده	
رابطه حمایتی صرف از سوی خانواده	
دیده شدن توسط والدین و دیگر اعضای خانواده	
واگذاری مسئولیت	دل‌بستگی ایمن
تجربه فضای صمیمانه و شاد در خانواده	

چنان‌که ملاحظه می‌گردد مقولات استخراج شده، دویه‌دو با هم تقابل دارند. لازم به توضیح است که این تقابل دوتایی از قبل تعیین نشده و از سوی محقق بر داده‌ها تحمیل نشده است؛ بلکه داده‌های استخراج شده حاکی از دو تیپ متفاوت از تجربه عاشقانه و دو تیپ متفاوت از تجربه پاسخگو در خانواده والدی بودند. در ادامه هر یک از مقوله‌های استخراج شده، به همراه مضامین برساننده آنها، گزارش می‌گردد.

۱.۴. نابسندگی و بسندگی

نابسندگی و بسندگی، دو مؤلفه اصلی تجربه عشق هستند که در تجربه تمامی مشارکت‌کنندگان تکرار شده‌اند. این دو مقوله مربوط به تجربه پدیداری است که فرد در طول رابطه از خودش داشته است. احساس بسندگی و نابسندگی به میزان کفایت، ارزشمندی و مقبولیت فرد از منظر خودش اشاره دارد. به عبارت دیگر به آن میزان که فرد خود را برای انجام کاری و پذیرفته شدن نزد دیگری کافی می‌داند، احساس بسندگی می‌کند. فرد نابسندگی خود را توانمند نمی‌داند و پروای پذیرش نزد

دیگری دارد؛ چراکه خود را به اندازه‌ای ارزشمند نمی‌داند که مورد پذیرش قرار گیرد. او خود را چنانکه هست، نمی‌پذیرد. مفاهیم برسازنده مضمون نابسندگی عبارتند از: احساس شرم و حقارت، خودکم‌بینی، نیاز به پیشرفت مداوم، احساس ضعف، ناامنی و ترس از طرد، احساس اضافه و مزاحم بودن و نگاه کارکردی به خود:

- من همیشه این مشکلو داشتم که جلو ز نمی‌تونستم خودم باشم. همیشه حس می‌کردم عقب افتاده‌تر بودم از اون چیزی که واقعاً بودم. باید نقش بازی می‌کردم جلوش (۶).
 - من همیشه فکر می‌کردم زیبا نیستم و برای زیباتر شدن باید تو صورتم تغییراتی ایجاد بکنم. خلاصه اخلاقم، کارام، ظاهرم احساسم هیچیم رو دوست نداشتم (۷).
 - با اینکه می‌دیدم اون رفتارش حتی نسبت به بقیه با من بهتره ولی من ته دلم این حس بود که مزاحم و همیشه سعی می‌کردم بودنم رو به جوری موجه کنم (۸).
- مضمون بسندگی تنها در ۳ نفر از ۱۱ نفر مشارکت‌کننده وجود داشت. مفاهیم برسازنده این مقوله عبارتند از: خودباوری، احساس امنیت، استقلال و بی‌نیازی از دیده شدن. برخی از شاهد مثال‌های این مفاهیم عبارتند از:

- من خب اون زمان خودمو سرتر از ن می‌دونستم. بعد از عقد فهمیدم که ن هم شخصیت محکم و والایی داره. ولی اون زمان من حس می‌کردم اونمی که باید قبول بکنه منم (۱۰).
- ببین من اگه ن نباشه دلم خیلی براش تنگ میشه. انگار یه چیزی تو وجود من جاش خالیه. اما خب می‌دونم که می‌تونم از پس زندگیم بریام. می‌تونم بچه‌هامو خودمو مدیریت کنم. یا اصلاً می‌تونم گاهی که برخلاف نظرش موضع خودمو بگم (۱۱)
- روابطمون خیلی نرم و آهسته پیش رفت و در عین حال من عاشقش شده بودم. دلم براش تنگ می‌شد ولی نه اینکه نباشه زندگیم مختل بشه. می‌فهمی؟ الانم همینطوری‌ام (۹).

- مسئله بی‌اعتمادی برای من اصلاً مطرح نیست. می‌دونم که ن من رو دوست داره و برای رشد من هر کاری میکنه. می‌دونم در هر شرایطی کنار من و خانواده ست (۱۰)

۲.۴. ناامنی و امنیت

این دو مضمون جزئی از تجربه پدیداری فرد از رابطه هستند. به عبارتی برخی از مشارکت‌کنندگان رابطه را امن و برخی ناامن درک و تجربه نموده‌اند. در اینجا مقوله امنیت از سه مفهوم پروای پذیرش، چسبندگی و کنترل اوضاع تشکیل شده است. توضیح اینکه در تجربه ناامنی فرد خود را مدام در معرض طرد شدن از سوی دیگری، جایگزین شدن و از دست دادن جایگاه می‌بیند. این ادراک باعث می‌شود به لحاظ هیجانی به شدت به معشوق بچسبند. به باور یالوم، حالت چسبندگی زمانی به فرد دست می‌دهد که او خود را در معرض خطر از دست دادن ببیند (یالوم، ۱۳۹۱). به دنبال این ادراک و تجربه هیجانی، فرد دست به اقداماتی برای حفظ جایگاه خاص خود نزد معشوق می‌زند. برخی از این تلاش‌ها به صورت مستقیم است. مثلاً اینکه فرد تلاش می‌کند رشد کند تا نزد معشوق مثبت ارزیابی شود، یا ابراز مهر بیشتری به معشوق می‌کند، درحالی‌که برخی از این تلاش‌ها به صورت غیرمستقیم و نوعی اغواگری بوده و با هدف مشتاق‌تر کردن معشوق انجام می‌شود. مثلاً دوری کردن از معشوق، عدم ابراز صریح مهر، برانگیختن حس حسادت معشوق و ... مشارکت‌کنندگان تجربه چنین حالتی را با جملات زیر اظهار نموده‌اند:

- خیلی زود من عاشقش شدم. البته فکر نکنم اون هم شده باشه. دوستم داره ولی خب. حسی منو دوست داره. عقلی قبولم نداره. از این موضوع خیلی ناراحت میشم ولی خب هیچی نمی‌گم. می‌ترسم ترکم کنه. خیلی راحت این کارو میکنه (۱).
- وقتی از پیش من می‌رفت، من نگران می‌شدم از اینکه نکنه دیگه مٹ قبل با من گرم نشه. نکنه این سردی که توش هست ادامه پیدا کنه و به اون دوست پسرش علاقه بیشتری پیدا بکنه و من رو بذاره کنار (۴).

- به وقتایی توی روابط جنسی سعی می‌کنم مطابق میل اون رفتار کنم با اینکه شاید خودم خیلی لذت ببرم. ولی ترس دارم از اینکه مطابق میلش نباشم (۷).
 - ببین اینطوری بهت بگم که من اصولاً فرض اولم بر اینه که ج اندازه کافی دوستم نداره مگه اینکه هی بیاد با محبت کردنو اینا خلافش رو ثابت بکنه. همینکه به مدتی ازم دور می‌شه حس می‌کنم دیگه دوستم نداره یا سرد شده و اینا (۷).
- تجربه امنیت در مقابل ناامنی، حالتی را در مشارکت‌کنندگان نشان می‌داد که در آن فرد احساس می‌کرد از سوی معشوق خود کاملاً پذیرفته شده است و از این جهت چینش و گزینش تصنعی در رفتار و احساس خود نشان نمی‌داد. به همین دلیل رفتاری کاملاً صریح و شفاف در مقابل معشوق خود داشت. گرچه این مضمون-امنیت- تنها مربوط به رابطه نیست و ادراکی است که فرد به‌طور کلی از خود و جهان خود داشته و ریشه در تجارب زیسته دوران کودکی او دارد، در عرصه رابطه عاشقانه خود را در قالب اعتماد به طرف مقابل نمایان می‌سازد. این مفهوم از جملاتی از قبیل جملات زیر انتزاع شده است:
- نمی‌دونم چرا اینجوریه ولی می‌دونم من هیچوقت، هیچوقت به ح شک نداشتم. با اینکه روابط نزدیکی با خانوما داره ولی شکل شخصیتش یجوریه که اصلاً هیچوقت اعتماد و تعهد و این چیزا برام دغدغه نشده (۹).
 - نه من هیچوقت فکر نکردم و نمی‌کنم که ن به من خیانتی بکنه. به هیچ وجه. اصلاً برام مطرح نیست متوجهی (۱۰).
 - گاهی دوست داره بچه‌ها رو بذاره پیش من و بره به نفس کشی داشته باشه ولی از حسش به من یا بچه‌ها کم نمی‌شه اصلاً. من می‌دونم که همچنان براش خاصم (۱۱).
 - نه اصلاً از این کلیشه‌ها نداشتم که بگم زن نباید ابراز علاقه بکنه. نگران قضاوتش نبودم. راحت می‌گفتم بهش (۹).

- وقتی حرف خواستگار من پیش او آمد من به ن خیلی صریح گفتم که من تا با شما به نتیجه مشخص نرسم به کس دیگه‌ای فکر نمی‌کنم. نمی‌خواستم علکی ذهنش رو درگیر کنم (۱۰).

۳.۴. خودمحوری^۱ و دگرخواهی^۲

مطابق باور پیازه، کودکان در سنین کودکی دارای خودمحوری شناختی‌اند. خودمحوری یعنی تنها احساس خود را درک می‌کنند و قادر نیستند احساس طرف مقابل خود را بفهمند. کودک خودش را محور کائنات می‌پندارد. به این امر خودمحوری یا خودمرکزگرایی گفته می‌شود (مزلو، ۱۳۶۷). اکثر مشارکت‌کنندگان در این پژوهش، رابطه را به صورت خودمحورانه تجربه کرده بودند. و تنها ۳ نفر از آنها تجاربی متفاوت داشتند که نام آن را دگرخواهی یا دگرمحوری گذاشتیم. تجارب خودمحورانه مشارکت‌کنندگان بسیار به تعریفی که پیازه از خودمحوری کودکان می‌دهد نزدیک است. این مقوله از ۶ خوشه معنایی تشکیل شده است: ۱. مالکیت، ۲. تأییدجویی، ۳. مهرورزی از سر ضعف، ۴. فرار از مسئولیت، ۵. تصویرسازی وهمی، ۶. مواجهه بهره‌بردارانه. بخش کوچکی از شاهد مثال‌های برساننده این خوشه‌های معنایی عبارتند از:

- اصلاً به من وابسته نیست. من خیلی دوست دارم اندازه‌ای که من بهش وابسته‌ام به من وابسته باشه. دوست دارم مال من باشه. ولی نیست و دوست نداره که باشه (۱).
- می‌دونی من فقط در دو موقعیت، بی پروا می‌تونم بهش محبت کنم. یکی وقتی که بتراسم که دارم از دستش می‌دم. یکی وقتی که دلم برایش بسوزه (۷).
- من دیگه سعی می‌کنم تو روابطم کمتر سرمایه‌گذاری بکنم تا کمتر آسیب ببینم موقع تموم شدنش. چون الان دیگه مطمئنم که هر رابطه‌ای بعد از اوج فرود دردناکی داره (۴).
- دوست داشتم با کسی رابطه داشته باشم که این ضعف و ترس من رو یکم پوشش بده. مثلاً یکم مقتدر و محکم باشه (۱).

1. Ego centerism

2. Altruism

- من فعلاً باهاش ارتباط دارم چون نیاز من به رابطه با جنس مخالف و نیازم به رابطه جنسی رو برآورده می‌کنه. ضرری هم که برام نداره (۵).
 - وقتی ارتباطم با ز به هم خورد، رابطه با ر شروع شد. ر برای من مث یه استراحتگاه بود. هم نیاز جنسیم رو برآورده می‌کرد و هم اینکه وقتی باهاش می‌رفتم بیرون دیگه به چیزای دیگه فکر نمی‌کردم حالتم بهتر می‌شد (۶).
 - من دیگه مدتی که برام کاملاً واضحه دارم رابطه ابزاری باهاش برقرار میکنم. ج نیاز مالی منو برآورده میکنه. من رو می‌بره بیرون. نیاز عاطفیم رو جواب می‌ده. خب چرا باید الان این موقعیت رو از دست بدم؟ اگه مورد بهتری پیدا شد حتماً بهش فکر میکنم و اصلاً به ارتباط با ج دل نبستم ولی خب فعلاً کاملاً کاربردی بهش نگاه می‌کنم (۷).
- در مقابل مقوله خودمحموری، مقوله دگرمحموری یا دگرخواهانه قرار دارد. مفاهیم برسازنده این مقوله احترام به عقاید معشوق، تکریم و توجه به معشوق، دلبستگی، خاص دانستن معشوق و تلاش برای شناخت او است. مفهوم احترام به عقاید، تقریباً در مقابل مفهوم مالکیت قرار دارد. در این حالت فرد دیگری را فقط اسیر امیال خودش نمی‌کند بلکه به او اجازه می‌دهد تا در پی خواست‌ها و نیازهای خودش باشد:
- ح خیلی بخشنده ست. آدم بزرگیه، اصلاً خودخواه نیست. نه اینکه فقط درباره من. کلاً نسبت به همه اینجوریه. من هم کاملاً به عقایدش احترام می‌ذارم. مثلاً پیش او مده که پیشنهاد داده بخش بزرگی از پس اندازمون رو بدیم به یکی از دوستانمون. من هم قبول کردم. یا نمی‌دونم خودم بعضی خانوما که مشکل دارن من خودم معرفی‌شون می‌کنم که ح باهاشون حرف بزنه، کمکشون کنه. من راهش و اعتقاداتش رو قبول دارم (۹).
 - نه من اصلاً ناراحت نمی‌شم که مثلاً ن وقت و انرژی‌ش رو برای کمک به کسی بذاره. یا مثلاً اوقات خوشی رو با دوستاش، خانوادش و اینا بگذرونه. من ذوق می‌زنم اون لذت ببره.

دوست دارم که اون کاری رو که باعث تعالیش میشه انجام بده حتی اگر بخاطرش مجبور بشه کمتر کنار من و بچه‌ها باشه (۱۰).

- مثلاً فکر کن برادر بزرگ ن خیلی خانواده دوسته ولی به غیر از خانوادش هیچ کاری نمی‌کنه. آگه ن اینطوری بشه خیلی بیشتر به من منفعت می‌رسه و راحت‌تر می‌شم و زندگیم بیشتر تأمین میشه. ولی اصلاً اینو دوست ندارم. آگه ن انقدر خودخواه بشه واقعاً برام نابوده. دوست دارم ن همینطوری که خیرش به همه میرسه، بمونه (۱۱).

۴.۴. دلستگی ایمن و دلستگی نایمن

در علم روان‌شناسی سبک‌های دلستگی افراد در دوران کودکی، تعریف مشخصی دارند. مطابق نظریه بالبی (۱۹۶۹-۱۹۸۲) انسان با یک سیستم روانی-زیستی به نام سیستم رفتار دلستگی متولد می‌شود. این سیستم، ارزش انطباقی داشته و فرد را به حفظ نزدیکی با افراد مهم زندگی یا چهره‌های دلستگی (کسانی که کودک می‌تواند در موقعیت‌های تهدیدآمیز، نزدیک آنها بماند تا شانس او برای سازش یافتگی و بقا افزایش یابد) سوق می‌دهد. هدف این سیستم در کودک، دستیابی به یک احساس ایمنی و حمایت‌شدگی واقعی یا ادراک شده از تعامل نزدیک و صمیمی با تصویر دلستگی است. به نظر بالبی برای تأمین سلامت روانی و رشد هیجانی و عاطفی مطلوب کودک، برقراری روابط صمیمی، گرم، دائمی و رضایت‌بخش بین او و مادرش و یا کسی که به‌طور شایسته‌ای جانشین وی شود، ضروری است. لذا فرزندان که مراقبانی حساس و متوجه و به‌طور ثابت و منظم پاسخ‌دهنده دارند، باید مدل‌هایی دال بر دوست‌داشتنی بودن خود، پاسخ‌دهنده و قابل اعتماد بودن دیگری را پرورش دهند، درحالی‌که کودکانی که مادران غیرپاسخ‌دهنده و یا به‌طور پیش‌بینی‌ناپذیر پاسخ‌دهنده و بی‌ثبات دارند طبعاً مدلی مبنی بر بی‌ارزشی خود (دریافت مراقبت و عشق) و پیش‌بینی‌ناپذیر بودن دیگری پرورش می‌دهند. براساس نظریه دلستگی فعالیت سیستم دلستگی محدود به دوران کودکی نبوده و در تمام طول زندگی و پیوندهای عاطفی دیگری چون دوستی‌ها، ازدواج، روابط خویشاوندی و غیره فعال

باقی می ماند و انسان در هیچ سنی به طور کامل از احساس اعتماد نسبت به افراد مهم زندگی آزاد نیست (هازن و شاور، ۱۹۹۴). در پژوهش حاضر، حاصل کدگذاری و مقوله بندی پاسخ های مشارکت کنندگان درباره نحوه ارتباط آنها با والدین و خانواده شان، دو مقوله کلی تجربه دل بستگی ایمن و دل بستگی نایمن است.

در تجربه دل بستگی نایمن مشارکت کننده احساس پذیرش از سوی خانواده را تجربه نکرده است. رفتار والدین همراه با تحقیر و طرد بوده است و فضای خانواده سرد و غیر صمیمی تجربه شده است. مفاهیم بر سازنده این مقوله به همراه شاهد مثال های آن عبارتند از:

- مثلاً الان من ده میلیون داشتم که بیشترش رو خرج کردم نمی خوام بابام بفهمه. چندبار تا حالا پرسیده بهش دروغ گفتم. می ترسم اگه به گوش بابام برسه ناراحت می شه دیگه. از بچگی هم همینجوری بود. یعنی من همیشه ازش می ترسیدم چون بدجور تحقیرم می کرد جلو همه. می گفت تو هیچی نمی شی. هنوزم با اینکه نسبت به اطرافیان پیشرفت زیادی داشتم از نظر پدرم هیچ کاری نکردم (۱).
- شدیداً احساس می کردم من بچه مورد انتظار اونا نیستم. من به لحاظ هوشی و پیشرفت تحصیلی در فامیل تک بودم ولی هیچ وقت در اونها حس تحسین ندیدم. ندیدم که به بچه شون افتخار کنن. خیلی هم باعث می شد اعتماد به نفس من پایین بیاد (۴).
- پدرم اصلاً به من اعتماد نمی کرد هیچوقت (۶).
- من یادم میاد مهمترین مشکل من تو بچگیم این بود که مادرم هیچوقت ازم راضی نبود. همیشه فکر می کردم دختر خیلی بدی هستم. چون مادرم هیچوقت ازم راضی نبود (۷).
- بزرگترین مسئولیتی که تو خونه به من داده بودن این بود که برم تو صف شیر بایستم. بقیه ش فقط به کلاس و درس و بازی می گذشت. بویژه اینکه من تک پسر بودم این حمایتو بیشتر می کرد (۲).

• تو خونه هیچوقت نه ماها رو می دیدن و نه هیچ مسئولیتی به ما می دادن. من یادمه همیشه مشغول بازی بودم. نقش پدر و مادرم فقط تأمین نیازهای ما بود و مراقبت شدید از ما (۵).

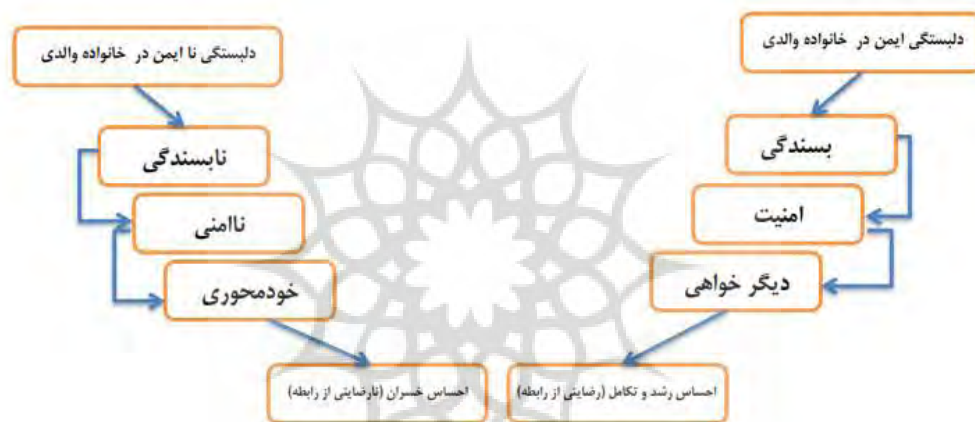
در مقابل تجربه ناایمنی، مقوله دلبستگی ایمن ساخته شد. در تجربه دلبستگی ایمن، فرد توجه و مراقبت کافی از سوی والدین و خانواده خود دریافت نموده و مورد پذیرش آن‌ها واقع می‌گردد. مفاهیم برسازنده این مقوله عبارتند از:

۴.۱. دیده شدن توسط والدین و دیگر اعضای خانواده

- وقتی که برادرم به دنیا اومد پدر و مادرم انقدر عاقل بودن که طوری رفتار کنن که من حساس نشم. مثلاً من اصلاً احساس حساسیت نمی کردم. مثلاً وقتی چیزی برای اون نوزاد می خریدن برای من هم چیزی می خریدن که من حسادت نکنم (۹).
- اصلاً تو خانواده من خیلی دیده می شدم هم وقتی بچه بودم، هم دوره نوجوونی و جوونیم. من یه مرجع بودم برای پدر و مادرم. خیلی قبولم داشتن (۱۰).
- مادرم خیلی به من توجه ویژه داشتن. نه از این حمایت‌های بی حساب و کتاب. توانمندی‌های من رو می دیدن. به من مسئولیت می دادن از بچگی (۱۱).
- من یادمه از نوجوونی طرف مشورت خانوادم، حتی بزرگترام بودم. اصلاً نمی دونم چطوری بود که من رو به عنوان اون عاقله می دونستن که برای حل و فصل دعواهایی که مثلاً بین خواهر و برادرا پیش میومد همیشه میومدن پیش من. از این جهت رو من خیلی حساب می شد (۱۱).
- پدرم مرد خیلی با ابهت و قوی بود و خیلی با محبت ولی مهربونیش رو خیلی بروز نمی داد. ولی در خلال رفتارهاش ما می فهمیدیم که چقدر ما رو دوست داره. اصلاً اینطوری نبود که ما رو لوس بکنه ولی واقعاً می فهمیدیم چقدر ما دخترا رو دوست داره (۹).

- من خانوادم پر از عاطفه، پر از عشق بود. پر از انسجام. یعنی انقدر ما تو خانواده صمیمیت و شادی و بگو بخند داشتیم که من وقتی رفته بودم تهران دانشگاه لحظه شماری می‌کردم کی برگردم پیش خانوادم. الانم خیلی خواهر و برادرا باهم گرم و صمیمی هستیم (۱۰).

از ترکیب مضامین و مقولات استخراج شده دو الگوی زیر استخراج شدند:



شکل ۱- دو الگوی استخراج شده مضامین از تحقیق

منبع: (نتایج تحقیق حاضر)

چنانکه در الگوی فوق نشان داده شده، پاسخگویی که در خانواده‌هایی دارای سبک تربیتی نایمن (با مؤلفه‌های تحقیر و عدم پذیرش از سوی خانواده، دیده نشدن توسط خانواده، رابطه سرد و غیرصمیمی با خانواده، رابطه حمایتی صرف از سوی خانواده) پرورش یافته‌اند، با داشتن حالتی از نابستگی وارد رابطه عاشقانه شده‌اند. فرد نابسند، دچار خودناباوری و خودکم‌بینی است. به همین دلیل هنگامی که وارد رابطه عاشقانه می‌شود، نمی‌تواند از اینکه مورد پذیرش معشوق واقع شده است، اطمینان داشته باشد؛ چراکه خود را به اندازه کافی قابل دوست داشتن نمی‌یابد. در نتیجه دچار

احساس ناامنی می‌گردد. اضطراب ناامنی که مشخصه آن در رابطه با دیگری، تجربه پروای پذیرش است، ترس‌هایی مثل ترس از طرد شدن یا ترس از منفی ارزیابی شدن در فرد به وجود می‌آورد که باعث می‌شود فرد در مواجهه با معشوق حالت تدافعی به خود بگیرد و حائلی میان خود و دیگری قائل شود؛ چراکه مدام درون ذهن خود درگیر موجه نمودن خود برای در امان ماندن از ترس‌های ناشی از ناامنی است. در واقع در این افراد به‌طور کلی تجربه عشق، نوعی واکنش تدافعی در برابر اضطراب ناامنی بوده است. از این‌رو مزلو چنین عشقی را عشق کاستی مدار^۱ نامیده است؛ به این معنا که انگیزه اصلی تمامی اعمال و ادراکات فرد در چنین ارتباطی نیازهای وی بوده است. داشتن حالت تدافعی، واکنش‌های مختلفی را در مشارکت‌کنندگان برمی‌انگیزد. یکی از اصلی‌ترین واکنش‌های مشارکت‌کنندگان به ناامنی، خودمحوری بود. خودمحوری مانع دیدن دیگری و همدلی با اوست. حالت خودمحوری در فرد تشدیدشونده است. به عبارت دیگر وقتی فردی به دنیای دیگری راه نیافته و او را نمی‌بیند، خودش را محور عالم فرض کرده و براین اساس تعامل را ادامه می‌دهد، چنانکه مزلو، نیز معتقد است، چنین تجربه عاشقانه‌ای در بلندمدت نه تنها مانع رشد و تکامل می‌گردد، بلکه آسیب‌هایی را نیز ایجاد می‌کند و نهایتاً همان خطری که دو نفر از آن فرار می‌کرده‌اند به شکلی شدیدتر و مخرب‌تر رخ می‌دهد (مزلو، ۱۳۶۷). به عبارتی با اینکه تلاش فرد در چنین تجربه‌ای، آمیختگی با دیگری و فرار از ناامنی بوده است، نتیجه‌ای که حاصل می‌گردد- چنانکه توضیح داده شد- دوری از دیگری و احساس نارضایتی و خسران و ناامنی شدیدتر است. مشارکت‌کنندگانی که چنین تجربه عاشقانه‌ای را داشتند، مشترکاً، احساس خسران و آسیب دیدگی می‌کردند و حتی برخی احساس می‌کردند که از سوی طرف مقابل مورد سوء استفاده واقع شده‌اند. این احساس ناکامی، فرد را دچار ناسازگاری درونی می‌سازد.

در مقابل، مشارکت‌کنندگانی که از زمینه سبک فرزندپروری ایمن برخوردارند، دارای ادراک بسندگی نسبت به خود بوده، اضطراب ناشی از عدم پذیرش و طردشدگی را تجربه نکرده و دارای سبک ایمن در رابطه عاشقانه خود بودند. برخورداری از این امنیت وجودی باعث می‌شد که این مشارکت‌کنندگان، رویکردی خودانگیخته در مقابل خود، دیگری و رابطه عاشقانه‌شان اتخاذ کنند. مشارکت‌کننده خودانگیخته چون اضطراب‌های ناشی از نایمنی را تجربه نمی‌کند، دفاع و مقاومتی در برابر دیگری و جهان پیرامون نداشته و در نتیجه به باور مزلو، می‌تواند نه تنها خود بلکه دیگری را نیز همان‌گونه که هست ببیند و به او احترام بگذارد (مزلو، ۱۳۶۷). این مشارکت‌کنندگان به این دلیل که از اوهمات تدافعی ذهن خود مبرا بودند، امکان دیدن دیگری و شراکت در جهان زیست او را نیز داشتند. فردی که استقلال نسبی و فردیت را تجربه می‌کند و در نتیجه به اندازه فرد نایمن و وابسته به رابطه با دیگری نیازمند نیست، بر رابطه و معشوق به شیوه‌ای بهره‌بردارانه و با هدف برطرف نمودن نیاز خود به دیگری، هجوم نمی‌برد بلکه در آرامشی که ناشی از تجربه چنین استقلال و فردیتی است می‌تواند به تعامل تکامل‌بخش و هم‌دلانه‌ای با معشوق بپردازد. سرانجام این وضعیت یک عشق تعالی‌بخش است. چنان‌که مشارکت‌کنندگانی که در این الگو قرار دارند، مشترکاً نتیجه رابطه عاشقانه خود را رشد و تکامل و رهایی درونی و در نتیجه احساس رضایت و آرامش دانسته‌اند. مزلو نیز معتقد است که رابطه عاشقانه در افراد سالم نه تنها ریاکارانه نیست، بلکه یکی از عمیق‌ترین رضایتمندی‌ها را باعث می‌شود. به‌علاوه اظهارات این مشارکت‌کنندگان نشان می‌دهد که این رشد و تکامل دوجانبه باعث شناخت و رضایت بیشتری می‌شود.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

از آنجایی که افرادی که وارد تعامل با یکدیگر شده و انواع ساختار تعاملی را شکل می‌دهند، در کنار ویژگی‌های روانی و منحصر به فرد خود، موجودیت‌های اجتماعی هستند که در این ساختار اجتماعی رشد یافته‌اند، لازم است از طریق بررسی موقعیت و ساختار خانوادگی آن‌ها، به نحوه

جامعه‌پذیری‌شان پی ببریم. در واقع در این جا فرض کرده‌ایم که ساختار خانواده، هم‌چون واسطی، حاکمیت ساختار فرهنگی جامعه را به فرد و کنش‌های او تسری می‌دهد. برای این منظور، در هنگام مصاحبه با افراد از مشارکت‌کنندگان سؤالاتی برای فهم نحوه تعاملات فرد با خانواده‌اش مطرح کردیم. همان‌طور که در توصیف مقوله‌ها و مفاهیمی که فضای زمینه‌ای مشارکت‌کنندگان را توصیف می‌کرد، ذکر شد، به‌طور کلی دو سبک زیست/ایمن و نا/ایمن از پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان استخراج گردید. توضیح اینکه آن دسته از مشارکت‌کنندگانی که در فضای خانواده، محیطی امن و والدینی متوجه را تجربه کرده‌اند، تجربه عشق را با ادراک بسندگی از خود آغاز نموده و تجربه‌ای تکامل‌بخش و رضایت‌مندانه از عشق داشته‌اند. در مقابل مشارکت‌کنندگانی که در کودکی و نوجوانی فضای خانوادگی سرد، غیرصمیمی، نا/ایمن و طردکننده را تجربه نموده‌اند و با والدینی غیرمتوجه تعامل داشته‌اند، ادراکی نابسند از خود داشتند، احساس ناامنی می‌کردند و در نتیجه در تدافع علیه این ادراک از خود، دست به ساماندهی رابطه عاشقانه خود زده‌اند تا ضعف خود را پوشش دهند. نظریه بالبی (۱۹۹۴)، مبتنی بر انطباق داشتن سبک دلبستگی در دوران کودکی با سبک دلبستگی در دیگر روابط صمیمانه فرد، نیز این یافته را حمایت می‌کند. فروم، نیز معتقد است که افرادی که در تعامل با والدین، ایمنی و آزادی را تجربه نکرده باشند، در روابط بزرگسالی خود به یکی از اشکال وابستگی، کناره‌گیری و میل به ویران‌گری، به مقابله با این ضعف می‌پردازند (فروم، ۱۳۸۸). در وابستگی، فرد برای گریز از ناامنی، جزئی از فرد دیگر می‌شود که این رفتار با تسلیم دیگران شدن یا تسلط بر دیگران نمود می‌یابد. مکانیسم کناره‌گیری- ویران‌گری، مستلزم کناره‌گیری از دیگران یا تلاش برای نابودی آنهاست. این رفتار نیز به‌صورت دوری‌گزیدن از دیگران آشکار می‌گردد.

ملاحظه می‌گردد چگونه ساختارهای فرزندپروری در خانواده می‌تواند بر تجربه عاشقانه فرد اثرگذار باشد. ساختار فرزندپروری که فرد را در سطوح نیازهای احترام، تأیید و پذیرش نگاه می‌دارد، او را مهیای تجربه عشق مبتنی بر مصرف‌کنندگی می‌کند. در مقابل شیوه فرزندپروری که کودک را

از سطح نیازهای سوم و چهارم هرم مزلو گذرانیده و به فرد اجازه می‌دهد که تبدیل به انسانی *خواستار* تحقق خود گردد، آمادگی تجربه عشقی زایشگر را در او به وجود می‌آورد. در این سطح از تحلیل - جامعه‌شناسی میانه - می‌توان از مباحث جامعه‌شناسی خانواده برای تحلیل بیشتر این وضعیت در قالب پژوهشی جامع‌تر استفاده نمود و نقش ساختارهای خانوادگی در شکل‌گیری این تجارب فردی و همچنین نحوه داد و ستد این ساختارها با ساختارهای کلان جامعه را بررسی نمود. به‌عنوان یک تحلیل دم‌دستی، به‌راحتی می‌توان استدلال نمود که وقتی والدین با ساختن یک ساختار تعاملی مبتنی بر مصرف‌کنندگی، مؤلفه‌ها و عناصر این ساختار را در خانواده بازتولید می‌کنند، قطعاً فرزندان نیز، هم از طریق یادگیری، این جنس از تعامل را یاد می‌گیرند و هم از طریق یک فرآیند دیالکتیک با والدین خود وارد ستیز بر سر کسب قدرت و امنیت برمی‌آیند. به‌این ترتیب به سمت روابط مصرف‌کنندگی در تعاملات بعدی خود سوق می‌یابند. به‌عبارتی چنان‌که ردفیلد نیز معتقد است، این نقش‌ها تبدیل به نمایش‌های قدرت کودک گشته و در بزرگسالی نیز برای کسب قدرت و امنیت، از این نقش‌ها استفاده می‌کند (ردفیلد، ۱۳۹۰). ملاحظه می‌گردد که بازتولید این ساختار تعاملی در خانواده، چگونه به جامعه تسری می‌یابد. در واقع خانواده هم واسطی است که هنجارها و ارزش‌های ساختار کلان اجتماع را از طریق فرآیند جامعه‌پذیری، به کودکان اشاعه می‌دهد و به‌این ترتیب از ارزش‌های کلان جامعه برای تثبیت سبک تعاملی مصرف‌کنندگی استفاده می‌کند؛ هم اینکه با بازتولید این ساختار تعاملی و تثبیت آن در کودک، به تسری این ساختار تعاملی، به کل جامعه نیز کمک می‌کند. البته خانواده از راه‌های دیگری نیز در بازتولید این ساختار تعاملی در جامعه، نقش ایفا می‌کند: والدینی که درگیر تعامل مصرف‌کنندگی هستند، بنابر ویژگی‌هایی که برای ماهیت چنین تعاملی ذکر شد، نه ادراک بسطی از خود و دیگری دارند و نه می‌توانند این چنین ادراکی را در اختیار کودک قرار دهند. بنابراین اولین تجارب مفهوم‌ساز کودک، در تعامل با چنین والدینی رخ داده و در نتیجه ادراک او از خودش و از دیگری ادراکی تحریف‌شده، تک‌ساحتی و شیء‌واره است. نهایتاً خانواده از طریق این ادراک ناقص، خودمحوری و تصویرسازی وهمی را نیز در کودک نهادینه می‌کند، چنان‌که

کودک حتی قادر نیست تصور کند که دیگری ممکن است ادراک و تجربه متفاوتی داشته باشد. به علاوه چنین والدگری قادر نیست فرد را در کلیت خودش و چنانکه هست ببیند و بپذیرد، در نتیجه او را شکوفا نساخته و احساس فردیت و استقلال در او به وجود نمی آورد. چنین فرد متکی و وابسته‌ای در روابط بعدی خود نیز به سمت الگوی مصرف‌کنندگی سوق می‌یابد. در پژوهش حاضر نیز ملاحظه گردید که تنها مشارکت‌کنندگانی زمینه مساعدی برای تجربه عشق رشددهنده داشتند که از زمینه خانوادگی ایمنی برخوردار بوده‌اند. شیوه فرزندپروری غیرمتوجه که در آن کودک نادیده گرفته می‌شود از طریق دیگری نیز در تجربه تعاملی فرد اثر می‌گذارد.

البته لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که زمینه خانوادگی ایمن نیز تنها، شانس چنین تجربه رشددهنده و رضایت‌بخش را بالاتر می‌برد؛ درحالی که در نهایت انتخاب چنین تعاملی، چنانکه در سطور پیشین توضیح داده شد، کنشی آگاهانه و فاعلانه است که فرد آن را انتخاب و با جدیت دنبال می‌کند. همان‌طور که ساختارهای خانوادگی متمرکز، اقتدارگرا، سلطه‌گرا، طردکننده و ارباب‌کننده فرد را به سمت انتخاب رویکردها و نقش‌های تدافعی و در نتیجه تجربه تعاملات مبتنی بر مصرف‌کنندگی سوق می‌دهد. در ضمن تغییر دیگری که در دهه‌های اخیر در شیوه‌های فرزندپروری رخ داده است، گرایش خانواده‌های طبقه متوسط و بالای جامعه به حمایت‌های بیش از حد از فرزندان و تلاش‌های مضاعف خانواده برای موفقیت‌های آنان است. گرچه خانواده‌ها با هدف رشد و تکامل بیشتر فرزندان این حمایت‌ها را متقبل می‌شوند، لیکن این حمایت بیش از حد و عدم واگذاری مسئولیت‌های کوچک به فرزندان، نه تنها نشانه توجه بیش از حد نیست، بلکه حاکی از چشم‌پوشی والدین بر توانمندی‌ها و قابلیت‌های فرزندان است. این ادراک ناصحیح فرزندان مبنی بر ناتوانی آنها و نیازشان به حمایت، ادراک فرزندان نسبت به خود را نیز متأثر ساخته و اغلب باور نابسندگی را برای فرد به همراه خواهد داشت. این ادراک ناقص، خود احتمال تجربه رابطه‌ای مبتنی بر نایمندی را برای فرد افزایش می‌دهد.

جدای از ساختار فرزندپروری که نحوه تعاملات فرد را متأثر می‌سازد، تغییراتی که در دهه‌های اخیر در ساختار خانواده ایرانی رخ داده است، امکانات و محدودیت‌های جدیدی را برای انتخاب سبک تعامل، پیش روی فرد قرار می‌دهد. از جمله تغییرات ایدئولوژیکی مثل روند کاهش ساختار مردسالارانه در خانواده و همچنین کاهش تمرکز قدرت و دموکراتیزه‌تر شدن فضای خانه، کم‌رنگ‌تر شدن فشارهای مذهبی و شخصی‌تر شدن مذهب بین اعضای خانواده، مشروع‌تر شدن آزادی‌های فردی و محترم شمرده شدن فردیت اعضای خانواده، کاهش یافتن هژمونی ازدواج در خانواده ایرانی و بالاتر رفتن سن ازدواج فرزندان و... و همچنین تغییرات ماتریالیستی یا فضایی از جمله: افزایش فن‌آوری‌های نوین ارتباطی مثل اینترنت و موبایل، غیاب والدین، دور شدن مقطعی و مدت‌دار فرزندان از خانواده برای تحصیلات دانشگاهی، کلاس‌های آموزشی - تفریحی و... مشهود است که چنین تغییراتی هم می‌تواند محدودیت‌هایی را برای فرد ایجاد کند و هم امکاناتی را در اختیارش قرار دهد: از یک سو با کمتر کردن هزینه فرار از خانه نسبت به ماندن و بهبود اوضاع، خانواده را بیش از گذشته به سمت تقویت تعاملات مبتنی بر مصرف‌کنندگی سوق می‌دهد و موانعی برای ایجاد روابط گرم و هم‌دلانه ایجاد می‌کند و از سوی دیگر با پالایش روابط بین فردی درون خانواده از الزام‌ها و هنجارهای سنتی، امکان بازتعریف تعاملات مبتنی بر مصرف‌کنندگی، به شکل تعاملات زاینده را برای فرد بیشتر می‌کند. توضیح اینکه در خانواده‌های سنتی، هنجارهای حاکم بر اعضای خانواده چنان آن‌ها را پایبند به تقیدات خود می‌نمود و اعضا را در کلیت منسجمی به نام خانواده مستحیل می‌ساخت که امکان فاصله‌گیری از مرکز اقتدار و پی بردن به مسائل و مشکلات تعاملی و نقصان‌های موجود را از فرد می‌گرفت. درحالی که امروز فرد می‌تواند کلیت ساختار خانوادگی خود را بازیابی نموده و به بازسازی نحوه تعاملات خود بپردازد. ملاحظه می‌گردد در این‌جا نیز با وجود تحمیل محدودیت‌ها از سوی ساختار، فرد می‌تواند با انتخاب‌های آگاهانه خود و استفاده از امکاناتی که ساختار در اختیارش می‌گذارد، مواجهه متفاوتی با موقعیت داشته باشد و تجربه متفاوتی را برای خود سامان دهد.

کتابنامه

۱. آلدی، ر. (۱۳۷۳) عشق. تهران: انتشارات توس.
۲. احمدی، ب. (۱۳۹۰) حقیقت و زیبایی. چاپ بیستم. تهران: نشر مرکز
۳. استراوس، ا؛ و کریبن، ج. (۱۳۹۰). مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه‌ی زمینه‌ای. (افشار، ا، مترجم). تهران: چاپ غزال.
۴. چوپرا، د. (۱۳۷۸) جاده‌ی عشق. (بلوچ، ح.ر؛ و هندی‌زاده، ح، مترجمان). تهران: چاپ آسمان.
۵. ردفیلد، ج. (۱۳۹۰) پیشگویی آسمانی. (عبداللهی، ه، مترجم). تهران: نشر فرزانه روز.
۶. فروم، ا. (۱۳۷۴) هنر عشق ورزیدن. (سلطانی، پ، مترجم). تهران: مروارید.
۷. فلیک، ا. (۱۳۸۸) درآمدی بر تحقیق کیفی. (افشار، ه، مترجم). تهران: نشر نی.
۸. گرمارودی، غ.، مکارم، ج؛ علوی، س؛ مکارم، ج؛ علوی، ش؛ و عباسی، ز. (۱۳۸۸). عادات پرخطر بهداشتی در دانش‌آموزان تهرانی. فصلنامه‌ی پایش، ۹(۱)، ۱۳-۱۹.
۹. گیدنز، آ. (۱۳۹۰)، مبانی جامعه‌شناسی. (صبوری، م، مترجم). تهران: نشر نی.
۱۰. عطاری، آ. (۱۳۹۰)، بررسی کیفیت روابط صمیمانه مبتلا به اختلال وسواسی اجباری و ارائه مدل براساس سبک‌های دلبستگی و طرحواره‌های ناسازگار اولیه. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته روانشناسی بالینی، دانشگاه الزهرا تهران.
۱۱. مزلو، ا.ه. (۱۳۶۷). انگیزش و شخصیت. (رضوانی، ا، مترجم). مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۲. مزلو، ا.ه. (۱۳۶۷). روان‌شناسی عشق ورزیدن: روان‌شناسی شخصیت سالم. (رویگریان، ش، مترجم). تهران: چاپ گلشائی.
۱۳. میرمیری، ه. (۱۳۹۰). برساخت اجتماعی عشق در تجربه‌ی زیسته ایرانی (مطالعه موردی دهه ۴۰، ۶۰ و ۸۰). پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته مطالعات فرهنگی. دانشگاه علم و فرهنگ تهران.
۱۴. نراقی، آ. (۱۳۹۱) درباره‌ی عشق. (نراقی، آ، گردآوری و ترجمه). تهران: نشر نی.
۱۵. یالوم، ا.د. (۱۳۹۱). روان‌درمانی اگزیستانسیال. تهران: نشر نی.

16. Bowlby, J. (1977). *The making and breaking of affectional bonds*. NEW York: Routledge publication.
17. Esna-Ashari, F. (2004). *Differences in Attitudes towards Premarital Sex*. M.A. thesis in Shiraz University, Iran.
18. Goode, W. (1959). The Theoretical Importance of Love. *American Sociological Review*: No 24: pp 38-47.
19. Grabill, C. M., & Kerns, K. A. (2000). Attachment style and intimacy in friendship. *Personal Relationships*, 7, 363-378.
20. Hazan, C., & Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualised as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
21. Hazen, C., & Shaver, P. (1994). Attachment as an organizational framework for research on close relationship. *Psychological Inquiry*, 5, 1-22.
https://doi.org/10.1207/s15327965pli0501_1
22. Jackman, M. (1994). *The Velvet Glove: Paternalism and Conflict in Gender, Class, and Race Relations*. Berkeley: University of California Press.
23. Lee, J. (1973). *the Colours of loVe: An exploration of the ways of loving*. Toronto, Canada: New Press: Toronto.
24. Lin, H. (2008). Private Love in Public Space: Love Hotels and the Transformation of Intimacy in Contemporary Japan. *Asian Studies Review*, 32, 31-56.
25. Marshall, T. C. (2008). Cultural differences in intimacy: The influence of gender-role ideology and individualism—collectivism. *Journal of Social and Personal Relationships*, 25 (1), 143-168.
26. Meier, A., & Allen, G. (2008). Intimate relationship development during the transition to adulthood: Differences by social class. *Social class and transitions to adulthood*, 119, 25-39.
27. Nielsen, K., & Cairns, S. (2009). Social Anxiety and Close Relationships: A Hermeneutic Phenomenological Study. *Canadian Journal of Counselling*, 43(3), 178-197.
28. Shaver, P. R., & Mikulincer, M. (2002). Dialogue on adult attachment: Diversity and integration. *Attachment and Human Development*, 4, 243-257.